

مورد توجه نویسنده کتاب اول تواریخ قرار گرفته است. زیرا وی کوشیده تا با معرفی الحانان به عنوان قاتل لحمی، برادر جالوت، این تناقض را از میان بردارد (۲۰:۵). برخی از محققان نیز بر این باورند که الحانان نام نخست داوود بوده که بعدها تغییر یافته است (جودائیکا، همانجا) و برخی دیگر این تناقض را ناشی از اشتباه نسخه‌نویسان عهد عتیق می‌دانند (کلارک، 369-368 II؛ جودائیکا، نیز هریسن، همانجاها).

ماخذ عهد عتیق؛ نیز:

Clarke, A., commentary and notes on *The Holy Bible, Containing the Old and New Testament*, New York, 1977; Harrison, R. K., «Goliath», *The International Standard Bible Encyclopedia*, Michigan, 1982, vol. II; Judaicz, McCarter, P. K., «Rephaim», *The International Standard Bible Encyclopedia*, Michigan, 1982, vol. IV.

سماه تویلی

## II. جالوت در قرآن و روایات اسلامی

نام جالوت ۳ بار در آیات ۲۴۹ تا ۲۵۱ سوره بقره (۲) آمده است. در این آیات از طالوت و نبرد قوم او با جالوت و سپاه اندک مؤمنان در این رویارویی، انذار طالوت به سپاهش درباره نوشیدن از نهری در مسیرشان، مقابله داوود با جالوت و در نهایت پیروی مؤمنان توصیف کوتاه و گذرایی شده است. لغت‌شناسان متقدم گاه جالوت را با اصل و ریشه‌ای عربی (جول، به معنای تغییر مکان دادن) یاد کرده‌اند (راغب، ۱۰۴؛ طریحی، ۴۳۲/۱) و گاه آن را نامی غیرعربی و غیرمنصرف دانسته‌اند (زیبیدی، ۵۳۵/۱؛ ابن منظور، ذیل جت)؛ اما برخی از پژوهشگران متأخر و خاورشناسان مشخصاً به اشتقاق عبری آن اشاره کرده‌اند (نک: جفری، 97-98؛ اشپایر، 368-369).

آنچه در قرآن کریم به اختصار آمده، در تفاسیر و روایات به تفصیل توضیح داده شده است. براساس روایات تفسیری، پس از موسی (ع) قوم بنی اسرائیل طاعی شدند و از دین بازگشتند؛ پس خداوند عذاب خود را در قالب تسلط عمالیک بر ایشان آشکار نمود. بدین شرح که جالوت پادشاه عمالیک ضمن چیرگی بر بنی اسرائیل، زنان و بردان آنها را اسیر کرد و تابوت عهد را از آنان گرفت. با گذشت زمان، قوم به درگاه پروردگار دعا کردند و خلاصی طلب نمودند. خداوند از میان سبط لویان، نبی خود را بر ایشان مبعوث کرد و از سبط بنیامین پادشاهی را به طالوت عطا فرمود. براساس قصص قرآنی طالوت سپاه خود را برای مقابله و بازگرفتن حقوق قوم خویش از جالوتیان آراست. به هنگام رویارویی دو سپاه، جالوت، فرمانده عمالیک که بسیار قدرتمند می‌نمود، با رجزخوانی سپاه طالوت را تحریک می‌کرد و کسی را یارای مقابله با او نبود. طالوت شرط کرد اگر کسی بتواند در برابر جالوت ایستادگی کند و او را از میان بردارد، افزون بر آنکه دختر خود را به زنی به او می‌دهد، نمی (یا به روایتی ثلث) از حکومت و پادشاهی خود را بدو خواهد بخشید. داوود که سپاهی جوانی بود، بی‌سلاحی درخور، و تنها با فلاخن

تهران، ۱۳۴۷ش؛ جمو، *عشایر مرکزی ایران*، تهران، ۱۳۶۸ش؛ غفاری، یعقوب، *شناسنامه ایلات و عشایر استان کبکلیویه و بویراحمد*، تهران، ۱۳۷۴ش؛ قسائی، حسن، *فارس‌نامه ناصری*، به کوشش منصور رستگار قسائی، تهران، ۱۳۶۷ش؛ گاوینه، ه. ارجان و کبکلیویه، ترجمه سعید قهرودی، به کوشش احمد اقتصادی، تهران، ۱۳۵۹ش؛ لمتن، اکس. مالک و زارع در ایران، ترجمه منوچهر امیری، تهران، ۱۳۶۲ش؛ مجیدی، نورمحمد، *تاریخ و جغرافیای کبکلیویه و بویراحمد*، تهران، ۱۳۷۱ش؛ نیز:

Demorgny, G., «Les Réformes administratives en Perse, Les Tribus du Fars», *Revue du Monde Musulman*, Paris, 1974, vol. XXII; EF<sup>2</sup>.  
مضمومه ابراهیمی

جاگیر، نک: اقطاع.

جالوت، نام شخصیتی منقور در قرآن کریم که در جنگ با قوم طالوت، به دست داوود نبی کشته شد؛ قصص جالوت با روایات کتاب مقدس درباره شخصیت جلیات (گلیات) دارای هماهنگی بسیار است.

## I. جالوت در عهد عتیق

جالوت در *تورات جلیات جتی* (از اهالی جت) خوانده شده (اول سموئیل، ۱۷:۴؛ دوم سموئیل، ۲۱:۱۹-۲۲؛ اول تواریخ، ۲۰:۵، ۸)، و ویژگیهای جسمانی خارق‌العاده‌ای چون قدی به بلندای ۳ متر و بدنی قدرتمند به او نسبت داده شده است (اول سموئیل، ۱۷:۴-۷). یا در نظر گرفتن این ویژگیهای جسمانی، و از کنار هم نهادن روایات دیگر عهد عتیق، برخی محققان چنین نتیجه گرفته‌اند که جالوت یا جلیات و دیگر جنگجویان غول‌پیکر زمان داوود احتمالاً از نسل رفائیم، غنایان و غویان، یعنی مردمان بومی ساکن ماوراء اردن بوده‌اند که به داشتن پیکرهایی تنومند شهرت داشتند (نک: تثیبه، ۲:۱۰-۱۱، ۲۰-۲۱، ۳:۱۱؛ دوم سموئیل، ۲۱:۱۵؛ مک کاتر، 137؛ جودائیکا، VII/738) و به این ترتیب، احتمال داده‌اند که جلیات در اصل نه فلسطینی، بلکه از مردمان بومی ساکن جت بوده که به عنوان سرباز در خدمت سپاهیان فلسطین می‌جنگیده است (هریسن، 524).

بنا بر آنچه در کتاب اول سموئیل آمده است، هنگامی که دو سپاه بنی اسرائیل و فلسطینیان در دره ایلاه با یکدیگر رویه‌رو شدند، نخست جالوت برای نبرد تن به تن مبارز طلبید و به رجزخوانی پرداخت. آن‌گاه داوود برای مبارزه با او پیشقدم شد و با فلاخن خود سنگی به پیشانی او زد که وی را از پای درآورد. پس از آن، با شمشیر سر از تن او جدا کرد و آن را به اورشلیم برد (۱۷:۴۹-۵۴). شمشیر جالوت نیز در معبد محلی به نام نوب نگهداری می‌شد و پس از چندی توسط کاهنی به نام آحیمیلک به داوود بازگردانده شد (همان، ۲۱:۸-۹؛ ۲۲:۱۰).

برخلاف این روایت، در کتاب دوم سموئیل آمده است که الحانان، پسر یعی جالوت را کشت (۲۱:۱۹). این تناقض ظاهراً

محمدحسین بن خلف برهان، برهان قاطع، چاپ محمد معین، تهران ۱۳۶۱-۱۳۶۶ ش؛ محمد مؤمن بن محمدزمان حکیم مؤمن، تحفه حکیم مؤمن، چاپ سنگی تهران ۱۲۷۷، چاپ افست ۱۳۷۸؛ حکیم قیسری، دانشنامه در علم پزشکی، چاپ برات زنجانی، تهران ۱۳۶۶ ش؛ پلدانیوس دیوسکوریدس، هیولای الطب فی الحشائش و السموم، ترجمه لطف‌بن بیسل و اصلاح حنین بن اسحاق، چاپ سزارا، دویلر و الیاس قیرس، تطوان ۱۹۵۲؛ محمدبن زکریا رازی، کتاب الحاوی فی الطب، حیدرآباد، دکن ۱۳۷۴-۱۳۹۳/۱۹۵۵-۱۹۷۳؛ عبدالرشیدبن عبدالغفور رشیدی، فرهنگ رشیدی، چاپ اکبر بهداروند، تهران ۱۳۸۶ ش؛ محمدبن ابراهیم رندی، کتاب الاغذیة، در الاغذیة و الادویة عند مؤلفی الغرب الاسلامی، همان؛ علی زرگری، گیاهان دارویی، ج ۲، تهران ۱۳۶۷ ش؛ آندرو شوالیه، دایرةالمعارف گیاهان دارویی، ج ۲، ترجمه عباس زارع‌زاده، تهران ۱۳۸۳ ش؛ محمد طباطبائی، گیاه‌شناسی کاربردی برای کشاورزی و منابع طبیعی، کتاب ۱، تهران ۱۳۶۵ ش؛ محمدحسین بن محمدهادی عقیلی علوی خراسانی، مخزن الادویة، کلکته ۱۸۴۴، چاپ افست تهران ۱۳۷۱ ش؛ الفیاضة النبطیة، الترجمة المنحولة الی ابن‌وحئیة، چاپ توفیق فهد، دمشق ۱۹۹۸-۱۹۹۸؛ زکریابن محمد قزوینی، عجایب المخلوقات و غرائب الموجودات (تحریر فارسی)، چاپ نصرالله سیوحی، [تهران] ۱۳۶۱ ش؛ علی بن عباس مجوسی، کامل الصناعة الطبیة، بولاق ۱۲۹۴؛ ولی‌الله مظفریان، فرهنگ نامهای گیاهان ایران: لاتینی، انگلیسی، فارسی، تهران ۱۳۷۵ ش؛ هومو، فلور استان یزد، تهران ۱۳۷۹ ش؛ ناصرخسرو، دیوان، چاپ مهدی سهیلی، [اصفهان] ۱۳۴۸ ش؛ موفق بن علی هروی، الابنیة عن حقایق الادویة، تصحیح احمد بهمنیار، چاپ حسین محبوبی اردکانی، تهران ۱۳۷۱ ش؛

Charles James Bamber, *Plants of the Punjab*, Lahore 1916;  
Pedanius Dioscorides, *The Greek herbal of Dioscorides*, tr. John Goodyer, 1655, ed. Robert T. Gunther, Oxford 1934;  
William Dymock, C. J. H. Warden, and David Hooper, *Pharmacographia Indica*, London 1890-1893, repr. Karachi 1972; Maimonides, *Šarḥ asmā' al-'uqqār* (شرح أسماء العقار)، un glossaire de matière médicale..., tr. & ed. Max Meyerhof, Cairo 1940.

/ خدیجه شکوهی /

## راس التَّنَوْرَة ← رأس تنوره

### رأس الجالوت (رش‌گالوتا / ریش‌گالوت)، رئیس جامعه

یهودیان ساکن در سرزمینهای شرق اسلامی. این عنوان ترکیبی است از واژه عربی رأس به معنای سر و واژه جالوت به معنای تبعیدشدگان (برای معنای رأس الجالوت ← > دایرةالمعارف

میلادی)، بولس اجانیطی<sup>۱</sup> (قرن اول / هفتم) و برخی حکمای دوره اسلامی همچون ماسرجویه (پزشک دوره اموی) و ابن ماسویه (متوفی ۲۴۳) خواصی برای رازیانه آورده‌اند که بیشتر تکرار مطالب دیوسکوریدس است (← رازی، ج ۲، ص ۵۳۷-۵۳۹). به نظر می‌رسد از میان حکمای پیشین، فقط اخوینی بخاری (← فهرست داروها و خوردنیها، ص ۸۳۳) برخی مطالب غیر تکراری برای رازیانه ذکر کرده‌است. مطابق باوری قدیمی در الفیاضة النبطیة (ج ۲، ص ۸۵۰)، خوردن رازیانه از قرارگیری خورشید در اول برج حمل تا اول سرطان، شخص را از بیماری درمان می‌دارد (نیز ← همان، ج ۲، ص ۸۵۰-۸۵۴، ج ۳، ص ۴۸؛ مجوسی، ج ۲، ص ۱۰۶-۱۰۷؛ ابن‌زهر، ص ۱۳۲؛ قزوینی، ص ۲۶۰). در منابع معاصر آن را آرام‌بخش، نیرودهنده و گرم‌کش دانسته‌اند (برای نمونه ← زرگری، ج ۲، ص ۵۵۸-۵۵۹؛ طباطبائی، کتاب ۱، ص ۷۲۲-۷۲۳). در آشپزی ایرانی (برای منابع دوره صفوی ← باورچی بغدادی، ص ۴۱؛ آشپزباشی، ص ۲۴۴؛ نیز ← اولثاریوس<sup>۲</sup>، ص ۱۳۳، ۲۷۶) از میوه رازیانه در چاشنیها استفاده می‌شده‌است، هرچند در کتاب معروف کلیات بسحق اطعمه شیرازی (قرن نهم) از رازیانه نامی نیست. در هند از این گیاه به صورت سبزی خام (← بمبر<sup>۳</sup>، ص ۳۹۶) یا چاشنی غذا (دایماک و همکاران، ج ۲، ص ۱۲۵) استفاده می‌شود.

منابع: نورالله آشپزباشی، ماده الحیوة: رساله در علم طبایخی، در کارنامه و ماده الحیوة: متن دو رساله در آشپزی از دوره صفوی، چاپ ایسرج افشار، تهران ۱۳۶۰ ش؛ ابن‌بطار، تفسیر کتاب دیاسکوریدوس فی الادویة المفردة، چاپ ابراهیم بن مراد، بیروت ۱۹۸۹؛ هومو، الجامع لمفردات الادویة و الاغذیة، بولاق ۱۲۹۱، چاپ افست بغداد [بی‌تا]؛ ابن‌زهر، کتاب الاغذیة، در الاغذیة و الادویة عند مؤلفی الغرب الاسلامی، چاپ محمد عربی خطابی، بیروت؛ دارالغرب الاسلامی، ۱۹۹۰؛ ابن‌سینا؛ ابن‌عذیم، الوصلة الی الحیب فی وصف الطبیات و الطیب، چاپ سلیمی محبوب و دریة الخطیب، حلب ۱۴۰۶-۱۴۰۸/۱۹۸۶-۱۹۸۸؛ ابوالخیر اشیلی، عمدة الطیب فی معرفة النبات، چاپ محمد عربی خطابی، بیروت ۱۹۹۵؛ ابوریحان بیرونی، کتاب الصیفة فی الطب، چاپ عباس زریاب، تهران ۱۳۷۰ ش؛ ربیع بن احمد اخوینی بخاری، هدایة المتعلمین فی الطب، چاپ جلال متینی، مشهد ۱۳۴۴ ش؛ داوودبن عمر انطاسی، تلکرة اولی الالباب [و الجامع للعجب العجائب]، [قاهره] ۱۴۱۶/۱۹۹۶؛ آدام اولثاریوس، سفرنامه آدام الثاریوس: بخش ایران، ترجمه احمد بهیور، تهران ۱۳۶۳ ش؛ محمدعلی بن بوداق باورچی بغدادی، کارنامه در باب طبایخی و صنعت آن، در کارنامه و ماده الحیوة، همان؛ کمال‌الدین حسن بتانوفی، اسرار التداوی بالعقار بین العلم الحدیث و العطار، کویت ۱۹۹۴؛

1. Paulus Aegineta/ Paul of Aegina

2. Adam Olearius

3. Bamber

means “Muslim.” “Turk” refers, instead, to corrupt rulers who just happened to be Muslims and who violated Islamic principles. Although this is a fanciful reading, it is nevertheless difficult to accept that the Tenth Gurū harboured enmity for anyone, given the inclusiveness of his compositions, particularly his *Akāl ustāti* (“Praise of the timeless”).

Indeed, contemporary sources suggest that the Tenth Gurū’s relationship with Islam and with Muslims was far more complex and nuanced. Early Sikh tradition also notes this: there are numerous stories dealing with the Gurū’s Muslim friends, one of which describes the daring aid offered to Gobind by the Muslim brothers Nabī and Ghanī Khān, thanks to whom Gobind was able to avoid capture by the Mughals in 1117/1705.

To judge from his writings, the Gurū was knowledgeable about Islam and eminently conversant with Persianate Islamic culture. Sikh tradition underscores this point by narrating the Tenth Gurū’s training in Persian, the study of which is actually condemned in twelfth/eighteenth-century *rahit* literature. There can be no doubt that he was well versed in Persian literature since within the *Dasam Granth* is the Gurū’s Persian *Zafar-nāma* (“Letter of victory”), a *mathnavī* the mythical template of which is the *Shāh-nāma* (“Book of kings”) of the great Persian epic poet Firdawsī (c. 328/940–410/1020). The Gurū sent this epistle to the emperor Awrangzīb, which includes praise for both God and the Prophet Muḥammad.

#### BIBLIOGRAPHY

##### DASAM GRANTH EDITIONS

Gobind Singh, *Srī Dasama Gurū Granthā Sāhiba Jī*, 2 vols., Amritsar 1979 (current edition with standard pagination); Gobind Singh,

*Shabadāratha Dasama Granthā Sāhiba*, ed. Bhār Rañdhīr Singh, 2 vols., Patiala 1982–8 (partial scholarly edition).

#### STUDIES

Louis E. Fenech, *The Sikh Zafar-nāmah of Gurū Gobind Singh. A discursive blade in the heart of the Mughal Empire*, New York 2013; Louis E. Fenech, *The Darbar of the Sikh Gurūs. The court of God in the world of men*, New Delhi 2008; Jagtar Singh Grewal and Sarjit Singh Bal, *Gurū Gobind Singh. A biographical study*, Chandigarh 1967; William Hewat McLeod, *Sikhs of the Khālsā. A history of the Khālsā Rahit*, New Delhi 2003; Robin Rinehart, *Debating the Dasam Granth*, New York 2011.

LOUIS E. FENECH

7102 MAY 8 2  
Goliath (Jālūt)

MADDE YAYIMLANDIKTAN  
ONRA GELEN DOKÜMAN

**Goliath (Jālūt)** is a biblical and qur’ānic character, an enemy of the children of Israel who is slain by David. Goliath is mentioned only three times in the Qur’an (2:249–51). His name, Jālūt, was probably formed for the qur’ānic text (Jeffery, 98), in assonance with the nearby Tālūt (Saul) (Q 2:247, 249) and tābūt (the Ark of the presence of God) (Q 2:248). The qur’ānic Goliath is the leader of the army defeated by Saul, the king of Israel, with a small number of soldiers; Goliath is slain by David. No other information is provided, but the Madinan context and the surrounding passages—such as the test of drinking from a stream, which drastically reduces the number of fighters in Saul’s army (Q 2:249)—suggest that the issue is a commitment to fighting for the Prophet and a trust in God, even when defeat seems inevitable. Traditional commentators, such as al-Ṭabarī (d. 311/923), emphasise that in the text the victory over Goliath is a divine response to this trust in God. Thus, without giving any narrative

CALÛT

Arabîs - 206 vd.

297.9  
SAL.K

CALÛT

Arabîs - 205 vd.

297.9  
SAL.K

69

CALÛT

DIT (TFS)

Arabî, Ruhu'd-Meânî, II, 173

DIA. Ktp 297-211

ALU-R

A. Salet

DIT

madde: Calut

- A. Br. : c. — , s. — *8 KASIM 1991*
- B. L. : c. IV , s. 2129
- F. A. : c. — , s. —
- M. L. : c. V , s. 439
- T. A. : c. IX , s. 214

Tenkut qasimdan bakilatsak.

# نهاية الأرب

في  
فنونه الأدب

تأليف **Calut - 45-93**

İslâm Ansiklopedisi  
M. Ö.

شهاب الدين أحمد بن عبد الوهاب النوري

Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Ansiklopedisi	
Kayıt No:	6999-14
Taciz No:	297.91
	NÜV.N

٧٢٢-٦٧٧

الجزء الرابع عشر

نسخة مصورة عن طبعة دار الكتب  
مع استدراقات وفهارس جامعة

وزارة الثقافة والإرشاد القومي  
المؤسسة المصرية العامة  
للتأليف والترجمة والطباعة والنشر

إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ) قال: واختلّفوا في القليل الذين لم يشربوا؛ فقال السدي: كانوا أربعة آلاف. وقال غيره: كانوا ثلاثمائة وبضعة عشر؛ وهو الصحيح، لقول رسول الله - صلى الله عليه وسلم - لأهل بدر: "أتم اليوم على عدة أصحاب طالوت حين عبروا النهر" وكان أهل بدر ثلاثمائة وثلاثة عشر.

قالوا: فلم يزد هؤلاء على العُرْفَة فكانت كفاية لهم ولدوا بهم؛ فن اعترف اعرفه، كما أمر الله، نور الله قلبه وضح إيمانه، وعبر النهر سالماً. والذين شربوا وخالقوا أمر الله - عز وجل - أسودت شفاههم وغلبهم العطش فلم يروا وبقوا على شط النهر وجبنوا عن لقاء العدو؛ فقال طالوت للذين عصوا بهم: ارجعوا فلا حاجة لي بكم فرجعوا. قال الله تعالى: ((فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ)) وإتماماً قال ذلك الذين عصوا وشربوا ((قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا اللَّهِ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ)).

ذكر خبر دواد حين قتل جالوت الملك

قال الله تعالى: ((وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أفرغ علينا صبراً وَرَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ)).

قال أبو إسحاق التلبي: - رحمه الله - قال المفسرون بالفاظ مختلفة ومعانٍ متفقة: عبر النبي مع طالوت إلى أبي داود في ثلاثة عشر أبناً له، وكان داود

- (١) سورة البقرة آية ٢٤٩.
- (٢) سورة البقرة آية ٢٥٠.
- (٣) سورة البقرة آية ٢٥١، وقد وردت هذه الآية الكريمة في الأصول قبل هذا العنوان ووردت في التلبي الذي ينقل عنه المصنف كما أبتناها هنا وهو الأنسب.

ذكر مسير طالوت بالجنود وخبر النهر الذي أبتلوا به

قالوا: فلما أتوا بملك طالوت، سأله أن يعزهم، وهم يومئذ سبعون ألف مقاتل. وقيل: ثمانون ألفاً لم يتخلف عنه إلا كبير لهممه أو مريض لمريضه أو ضريح لضره أو معذور لمذوره؛ وذلك أنهم لما رأوا النابوت قالوا: قد آتانا النابوت وهو النصر لا شك فيه؛ فسارعوا إلى الجهاد، فقال طالوت: لا حاجة لي في كل ما أرى، لا يخرج معي رجلٌ بنى بساءً لم يفرغ منه، ولا صاحبٌ تجارةً مشتغلٌ بها، ولا رجلٌ عليه دين، ولا رجلٌ تزوج بامرأة ولم يبين بها؛ ولا يتبعني إلا الشاب النشط الفارع. فأجتمع له ثمانون ألفاً على شرطه - وكانوا في حر شديد فشكوا قلة المياه فيما بينهم وبين عدوهم، وقالوا: إن المياه لا تحملنا، فأدع الله تعالى أن يُجرى لنا نهرًا. فقال لهم طالوت: ((إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي)) أي من أهل ديني وطاعتي؛ ((وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي))؛ ثم استثنى فقال: ((إِلَّا مَنِ اعْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ)).

قال الكسائي: لما سأله أن يُجرى لهم نهرًا قال: أفعل - إن شاء الله - وسار بهم حتى إذا كانوا في برية وفقدوا الماء وأجهدهم العطش، أتوه، فدعا أن يجرى الله تعالى لهم نهرًا؛ فأوحى الله إليه ما أخبر به في كتابه؛ قال الله تعالى: ((فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ)) الآية. قال: وهو نهر الأردن من بلاد فلسطين، وقال التلبي: قال ابن عباس والسدي: هو نهر فلسطين. وقال قتادة والربيع: هو نهر بين الأردن وفلسطين، عذب. قال الكسائي: قالوا: وما تُعني عنا العُرْفَة ثم عرض لهم النهر فأنهمكوا في شربه. قال الله تعالى: ((فَشَرِبُوا مِنْهُ

- (١) الفارع: المرتفع المنى الحسن.
- (٢) سورة البقرة آية ٢٤٩.

جلیات (جالوت) از میان جماعت فلسطینیان پیش آمد و شروع به رجزخوانی و مبارزطلبی کرد. وی این کار را، که موجب هراس اسرائیلیان شده بود، صبح و شام تا چهل روز انجام داد. شاول (طالوت\*)، فرمانده سپاه اسرائیلیان، وعده کرده بود که به قاتل او مال فراوان دهد و دخترش را به همسری وی درآورد. داوود جوان وقتی ندای مبارزطلبی جلیات را شنید، پس از متقاعد کردن شاول، آماده جنگ تن به تن با او شد. جلیات چون داوود را دید که بدون شمشیر و تنها با چوب و سنگ به جنگ او آمده است، وی را تحقیر و تهدید کرد و در مقابل، داوود نیز او را تهدید کرد و گفت که او را خواهد کشت تا همگان بدانند خدایی هست. سپس داوود با فلاخن سنگی به پیشانی جلیات زد و او را از پای درآورد. آنگاه بر سر جنازه او آمد و با شمشیر خود او سر از تنش جدا کرد و این پیروزی موجب شکست کامل فلسطینیان و فرار آنان شد (برای تفصیل ماجرا ← کتاب اول سموئیل نبی، ۱۷: ۴-۵۳). سر جالوت به اورشلیم برده شد (همان، ۱۷: ۵۴) و شمشیر او در معبدی در شهر نوب ماند تا اینکه به داوود برگردانده شد (همان، ۲۱: ۹، ۲۲: ۱۰).

جالوت متولد و اهل شهر جَتّی (واقع در جنوب شرقی غزه) بوده و در تورات با عنوان جلیات جَتّی از او یاد شده است (← کتاب دوم سموئیل نبی، ۲۱: ۱۹-۲۲؛ کتاب اول تواریخ ایام، ۲۰: ۵، ۸)، اگرچه احتمال داده شده که وی فلسطینی الاصل نبوده و به عنوان سرباز در خدمت سپاه فلسطینیان می جنگیده است (← دانشنامه معیار کتاب مقدس<sup>۱</sup>، ذیل "Goliath"). همچنین ویژگیهای جسمانی خارق العاده‌ای برای او ذکر شده از جمله اینکه قدی به بلندی سه متر داشته و در نبرد با بنی اسرائیل مجهز به ادوات جنگی بسیار سنگینی بوده است (← کتاب اول سموئیل نبی، ۱۷: ۴-۷). آنچه در عهد قدیم آمده مبنی بر اینکه آلحانان، نه داوود، جالوت را کشت (کتاب دوم سموئیل نبی، ۲۱: ۱۹)، ظاهراً اشتباه نسخه‌نویسان تورات است، زیرا در جای دیگر (کتاب اول تواریخ ایام، ۲۰: ۵) آلحانان قاتل برادر جالوت، نه جالوت، معرفی شده است (برای تفصیل بیشتر درباره رفع این تناقض ← د. جودائیکا<sup>۲</sup>، ذیل "Goliath"؛ دانشنامه معیار کتاب مقدس<sup>۳</sup>، همانجا). رویارویی جالوت و داوود در شعر و هنر مغرب زمین به ویژه آثار مجسمه‌سازی و نقاشی مورد توجه بوده است (← د. جودائیکا، ج ۵، ستون ۱۳۳۴-۱۳۳۷).

قصه نبرد سپاهیان طالوت و جالوت در قرآن کریم به اختصار و بدون ذکر جزئیات، اینگونه آمده است: پیامبر وقت بنی اسرائیل که در تورات نام او سموئیل ذکر شده به فرمان خدا طالوت را برای جنگ با فلسطینیان به پادشاهی برگزید.

حیبی، چاپ افست تهران ۱۳۲۷ ش؛ مسعود سعد سلمان، دیوان، چاپ غلامرضا رشیدبایاسمی، تهران ۱۳۱۸ ش؛ علی‌الدین بن خیرالدین مفتی‌لاهوری، عبرت‌نامه، چاپ محمدباقر، لاهور ۱۹۶۱؛ عثمان‌بن محمد منیاج سراج، طبقات ناصری، یا، تاریخ ایران و اسلام، چاپ عبدالجی حیبی، تهران ۱۳۶۳ ش؛ سعید نفیسی، تاریخ نظم و نشر در ایران و در زبان فارسی تا پایان قرن دهم هجری، تهران ۱۳۶۳ ش؛ Edward Balfour, *The cyclopaedia of India and of eastern and southern Asia*, 3rd ed., London 1885, repr. Graz 1967-1968; *Encyclopaedia of religion and ethics*, ed. James Hastings, Edinburgh: T and T Clark, 1980-1981, s.v. "Jālandhara" (by Vincent A. Smith); Claudius Ptolemy, *Ancient India*, with introduction, commentary and index by J. W. McCrindle, ed. Ramchandra Jain, New Delhi [n.d.]; *States atlas of India*, ed. S. Muthiah and P. Poovendran, Delhi: Indian Book Depot, Map House, 1990; *World gazetteer*, 25 Dec. 2004. [Online]. Available: [http://www.world-gazetteer.com/wg.php? x](http://www.world-gazetteer.com/wg.php?x) [23 feb. 2005].

/ مجید عبداللهی /

**جالوت**، نام قرآنی جلیات، پهلوان تنومند فلسطینی. نام جالوت در قرآن کریم سه بار در ضمن نقل داستان جنگ فلسطینیان با بنی اسرائیل ذکر شده (← بقره: ۲۴۹-۲۵۱) و اصل این داستان با تفصیل بیشتری در عهد عتیق آمده (← ادامه مقاله) که در آن از وی با نام جلیات یاد شده است.

منابع لغوی و تفسیری اسلامی واژه جالوت را غیرعربی دانسته‌اند (← راغب اصفهانی، ذیل «جلت»؛ زمخشری، ذیل بقره: ۲۴۷؛ جوالیقی، ص ۱۰۴؛ ابن منظور، ذیل «جلت») تا جایی که گفته شده است دانشمندان مسلمان بر این امر اتفاق نظر دارند (جفری<sup>۱</sup>، ص ۹۷). برخی از خاورشناسان در پژوهشهای زبان‌شناختی خود درباره قرآن به ریشه‌شناسی واژه جالوت پرداخته‌اند. به نوشته هورویس<sup>۲</sup> (ص ۱۰۶) این نام مسلماً با واژه عبری gālūt یا واژه آرامی gālūtā (به معنای تبعید و آوارگی) که در میان یهودیان مدینه متداول بوده، مرتبط است. جفری (ص ۹۸) نیز معتقد است که جالوت از راه قرآن به زبان عربی وارد شده است، زیرا اثری از به کار بردن آن در پیش از اسلام در دست نیست (برای چکیده‌ای از آرای خاورشناسان در این باره ← همان، ص ۹۷-۹۸).

بر اساس نقل عهد قدیم هنگامی که فلسطینیان و اسرائیلیان در اطراف دره ایلاه، رو در روی یکدیگر صف‌آرایی کردند،

1. Jeffery

2. Horovitz

3. *The International standard Bible encyclopedia*4. *Encyclopaedia Judaica*

## EDITORIAL NOTE

*In this issue:*

*K. Salibi examines critically the well-known story about the slaying of Goliath by David. Who was Goliath? Did David slay anybody by that name? These are some of the questions that Prof. Salibi tries to answer by re-reading the Hebrew text of 1 Samuel.*

*S. Khairallah introduces an important but little known Protestant figure from the Middle East: Amin Fahd Al-Ma'luf. Her article is a contribution to a re-discovery of the Protestant influence and role in Middle Eastern society.*

*H. Fischer narrates and reflects critically on the role and the place of the Roman Catholic Church in the former German Democratic Republic over the last 45 years. The reason why such an essay is included in a theological journal appearing in the Middle East is obvious once one realizes the similarity between the situation of the Catholic Church in the GDR and that of some churches in some Middle Eastern countries.*

*Finally, our readers and subscribers should note that, as of this issue, the Theological Review will always be published in the same two colors, green and yellow.*

Calicut

## The "Goliath" Problem

*Kamal Salibi*

Chapter 16 of the First Book of Samuel introduces a perfectly plausible story about the start of David's career: the story of the political intrigues initiated by the prophet Samuel, which ultimately led to the downfall of Saul and the succession of David to the throne of All Israel. The story begins as follows. The prophet Samuel, having fallen out with Saul, goes to Bethlehem and anoints David, the youngest son of a local notable called Jesse, with the sacred oil, thereby giving him the formal title to Saul's throne. The ceremony, the text suggests, is performed in private (16:13), and by implication in secrecy, considering that Saul who still reigns as king knows nothing of it. Subsequently, the young David enters the service of Saul, recommended to the king by his advisers as "a man of valour, a man of war, prudent in speech, and a man of good presence" (16:18). Once established in court, David endears himself to the mentally troubled king; allegedly by his skill at playing the lyre (16:23), and becomes his armour-bearer (16:21).

The two chapters that follow (17-18), however, present an entirely different account about the start of David's association with Saul. The

Wearing gold and silk, however, is restricted to women. Abū Dāwūd (d. 275/888) and al-Nasā'ī (d. 303/915) record that 'Alī b. Abī Ṭālib (q.v.) took silk in his right hand and gold in his left hand and said: "These two are forbidden to the men of my nation (*ummati*)" (Ibn Bāz, *Fatāwā*, iii, 194). Men are only allowed to wear silver (Qurtubī, *Jāmi'*, xii, 29). Gold and silk belong to a category of things disapproved of in this world, but explicitly allowed in paradise and even emphasized as special delights that the believers will enjoy there (cf. also the prohibition of wine; see INTOXICANTS; CUPS AND VESSELS). According to Q 43:71, golden platters in paradise contain "whatever the souls desire." In this life, however, those who drink from silver and golden vessels will feel the fire (q.v.) of hell (q.v.) in their stomachs (Muslim, *Ṣaḥīḥ*, vi, 135). Only in Q 43:53 is there an allusion to gold (specifically, bracelets of gold) as being among the insignia of earthly sovereignty and honesty. The fact that Moses (q.v.) lacks these insignia is used by Pharaoh (q.v.) to underscore his contemptibility and insincerity (Qurtubī, *Jāmi'*, xv, 100).

Gold as well as silver (the two are paired in Q 3:14 and 9:34) play an important symbolic role in religions. Gold symbolizes the incorruptible and imperishable. In some religious contexts, though, it has negative connotations, as evidenced in the Abrahamic traditions (Carpenter, Gold, 68a/b). Q 9:34 points out the dangers of cheating (q.v.), greed (see AVARICE) and misbehavior caused by treasuring gold and silver for personal use, namely among rabbis and monks (see MONASTICISM AND MONKS; JEWS AND JUDAISM; CHRISTIANS AND CHRISTIANITY). Similarly, and again in the context of contrasting this world with the next, in Q 3:14 "heaped-up heaps of gold and silver" symbolize much wealth (*al-māl al-kathīr*, Ṭabarī, *Tafsīr*, vi, 249-50), which people desire, among other things, in their life

on earth. Q 3:91 uses gold to delineate the difference between this- and other-worldly values: "Those who disbelieve and die in disbelief (see BELIEF AND UNBELIEF), the earth full of gold would not be accepted from any one of them were it offered as a ransom. Theirs will be a painful doom and they will have no helpers."

Despite the ambivalent attitude towards the presence of gold in this world that is found in the Qur'an and Islamic literature, Muslim societies did find use for the material. In the *materia medica*, gold has not only been used as a remedy (eyes, heart, respiration), but also as a material for medical instruments (cauterization; cf. Leclerc, *Ibn el-Bēthar*, ii, no. 1007, 150 f.). See also MATERIAL CULTURE AND THE QUR'AN.

Hannelore Schönig

#### Bibliography

Primary: 'Abd al-'Azīz Ibn Bāz, Ibn al-'Uthaymīn and Ibn Jibrīn, *Fatāwā islāmīyya*, ed. Q. al-Shammā'ī al-Rifā'ī, 3 vols., Beirut 1988; Muslim, *Ṣaḥīḥ*, 8 parts in 2 vols., Beirut [repr. of 1334]; Qurtubī, *Jāmi'*, 20 vols. in 15, Cairo 1354-69/1935-50; Ṭabarī, *Tafsīr*, ed. Shākir.  
Secondary: Arberry, D. Carpenter, Gold and silver, in *ER*, vi, 67-9; A.S. Ehrenkretz, Dhahab, in *ER*, ii, 220-1; L. Leclerc, *Traité des simples par Ibn el-Bēthar. Notices et extraits des manuscrits de la Bibliothèque Nationale et autres bibliothèques*, 3 vols., Paris 1877-83.

#### Goliath

Foe of the Children of Israel (q.v.) slain by David (q.v.). Goliath's name (Jālūt; this Arabic rendition of the name is possibly influenced by the Heb. word for exile, *gālūt*; cf. Vajda, Djālūt) is mentioned three times in Q 2:249-51 wherein he is portrayed as the ancient Israelites' opponent in battle. The Qur'anic account conflates the biblical story of Gideon's conflict with the Midianites (see MIDIAN) — in particular the episode wherein God instructed Gideon to

select only those men who drank from the river by scooping water with their hand (*Judg* 7:1-7) — with the account of the wars of Saul (q.v.) and David against the Philistines (*I Sam* 17). The "stories of the prophets" tradition (*qiṣaṣ al-anbiyā'*) identifies Goliath as the king of the Amalakites; the biblical account identifies him as the champion of the Philistines (*I Sam* 17:4, 23). The *qiṣaṣ al-anbiyā'* tradition transforms the simple phrase, "David slew Goliath" (Q 2:151) into a tale, attributed to Wahb b. Munabbih (d. 114/732), whose origins may be found in midrashic legend. In Wahb's account, David collected the stones of his ancestors Abraham (q.v.), Isaac (q.v.), and Jacob (q.v.) and put them in his satchel. When he confronted Goliath, he reached into his satchel and the three stones became one. After he placed it in his sling and threw it at Goliath, the single stone again became three. One stone penetrated Goliath's helmet and slew him; the second vanquished his right flank; the third his left flank. Not surprisingly, the Muslim tradition views the miraculous victory of the young David's outnumbered forces over the formidable Goliath's mighty host as a foreshadowing of the battle of Badr (q.v.). In fact, one finds the passage "Many a small band has, by God's grace, vanquished a mighty army; God is with those who endure with fortitude" (Q 2:249), cited in all sorts of accounts in which the smaller armies of the righteous (however defined by the author) defeat the larger armies of their opponents (see EXPEDITIONS AND BATTLES; FIGHTING).

James E. Lindsay

#### Bibliography

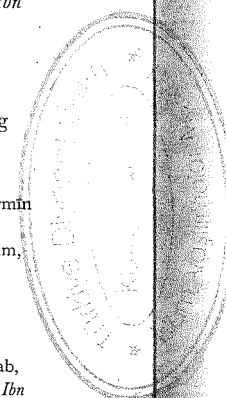
Primary: R.G. Khoury, *Wahb ibn Munabbih*, 2 vols., Wiesbaden 1972, i, 48-56; Kisā'ī, *Qisas*, 250-77; id., *The tales of the prophets of al-kisā'ī*, trans. W.M. Thackston, Boston 1978, 270-300; Ṭabarī, *Tārīkh*, ed. De Goeje, i, 548-62.

Secondary: L. Ginzberg, *Legends of the Jews*, 7 vols., Philadelphia 1909-36, iv, 81-121; G. Vajda, Djālūt, in *ER*, ii, 406.

#### Good and Evil

Frequently paired terms that can connote moral qualities, ontological entities and categories of judgment, both human and divine. The direct opposition of an abstract good and evil as moral or ontological categories is not common in the Qur'an, nor are there terms that are necessarily always understood as "good" or "evil," though many passages in the Qur'an are interpreted to depend on the opposition of positive and negative intentions and consequences. Note also that unlike the biblical account, in Q 2:35 and 20:120 it is stated that it was the tree of life from which Adam and Eve (q.v.) were commanded to abstain in the garden of Eden. There is no mention of a tree of the knowledge of good and evil in the Qur'an (see INTELLECT; KNOWLEDGE AND LEARNING).

The word normally translated as "evil," *šū'*, occurs forty-three times as a noun, but is not always understood by Muslim commentary on the Qur'an as a reference to a moral or ontological category. Often the term refers to harm (Q 7:73; 11:64; 20:22; 26:156; 27:12; 28:32; 60:2), misfortune (Q 16:94; 27:62; 39:61; 40:45, 52) or God's chastisement (Q 6:157; 7:141, 167; 13:18-25; 14:6; 27:5; 39:24, 47; see CHASTISEMENT AND PUNISHMENT). Many verses refer to "evil" as the intention or consequence of actions (Q 4:110, 123; 6:54; 12:25; 13:11; 16:119; 33:17; 40:37; 47:14), though in some cases it appears that harm or misfortune can result from actions unrelated to a moral choice. Q 7:165 refers to the general prohibition against evil, and Q 9:37 seems to equate evil with unlawful actions (see LAWFUL AND UNLAWFUL). Joseph's (q.v.) renunciation of Potiphar's wife's sexual



HAZIRAN 2003  
MADDE 10 GÜVENLÜK İZİNİ  
SONRA GÖLEN DOKÜMAN



Catholic Campaigners for Christ). As the first Catholic layman to devote full time to defending the Church against attack, he spent more than 25 years lecturing across the country.

Among the honors he received were a degree of doctor of literature (1939) from Niagara University, Niagara, N.Y.; the Catholic Action Medal (1946) from St. Bonaventure's College, St. Bonaventure, N.Y.; the Distinguished Service Medal of the Franciscan Order (1947); and Knight of the Order of St. Gregory (1955). He was a columnist for the *Boston Pilot* (1945-58), and his other published works include *Socialism: The Nation of Fatherless Children*, an exposé of false doctrines of Socialism (with Mrs. Avery); *Bolshevism: Its Cure* (1919); *Campaigner for Christ Handbook* (1934); and *Letters of a Hebrew-Catholic to Mr. Isaacs* (1943).

**Bibliography:** D. GOLDSTEIN, *Autobiography of a Campaigner for Christ* (Boston 1936).

[J. LLOYD]

**GOLDWELL, JAMES**, English canonist, civil servant; b. Great Chart, Kent; d. Feb. 15, 1499. Son of the lord of the manor, he became a fellow of All Souls College, Oxford, in 1441, and doctor of Canon and civil law by 1461. Goldwell was commissary general of John \*Kemp when Kemp was archbishop of Canterbury (1452-54) and subsequently enjoyed the patronage of his nephew Thomas \*Kemp, Bishop of London. In 1460 Goldwell appears to have been appointed secretary to King \*Henry VI by the King's "Yorkist" captors. He afterward served King Edward IV as registrar of the Order of the Garter, master of requests, clerk of the council, and diplomat to several European monarchs. He was the King's orator at the Roman Curia in 1468-69 and 1471-72, and was consecrated there as bishop of \*Norwich, England, in 1472. Thereafter he was occasionally a counselor of Edward IV and King \*Henry VII. Goldwell was a munificent benefactor to Norwich Cathedral, Leeds Priory, Great Chart Church, and All Souls College library (MSS listed in Emden 2:785).

**Bibliography:** DNB 8:96-97. Emden 2:783-786. J. R. LANDER, "Council Administration and Councillors, 1461 to 1485," *Bulletin of the Institute of Historical Research* 32 (1959) 138-180.

[R. L. STOREY]

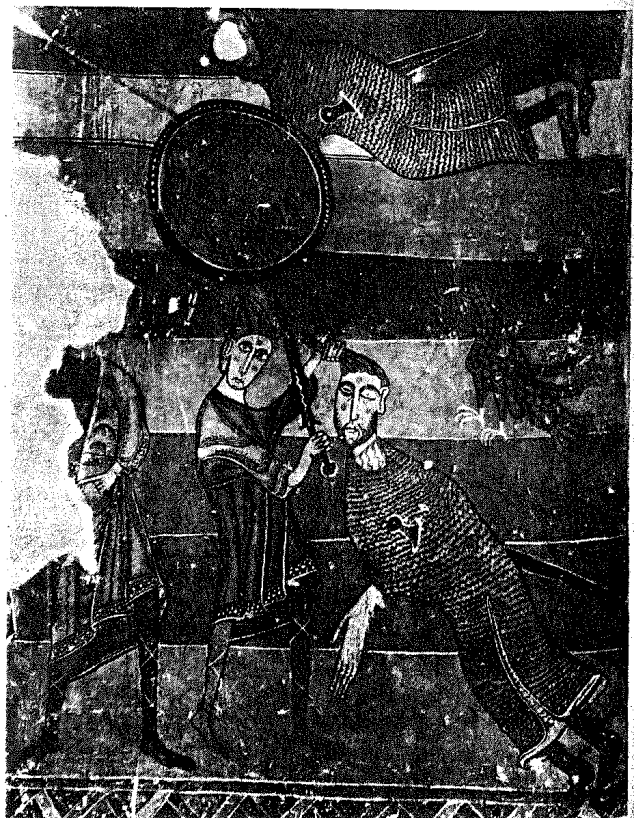
**GOLIARDIC POETRY**, the Latin poetry, largely lyric and satirical, produced by the so-called "Wandering Scholars" of the 12th and 13th centuries, principally in France and Germany. Its authors, mostly anonymous, apparently wandered from one to another of the universities then growing up in the larger cities of medieval Europe. The Goliards seem to have been thoroughly familiar with Ovid (*see* OVID IN CHRISTIAN CULTURE) and the other classics of the day. The name Goliard is variously supposed to have its origin in Goliath (Lat. *Goliath*), a symbol of opposition to God, or in *gula* (gluttony). The principal collection of Goliardic poetry is known as the \**Carmina Burana*. But there are a number of other collections as well as separate textual traditions for some of the most famous of the Goliards, e.g., the \*Archpoet. Goliardic lyric poems, in a great variety of accentual meters, typically dealt with love and the delights of spring and of wine, while the dominant subjects of the satirical works were the poet's complaints

about his poverty and position in society, and attacks on the corruption and venality of the clergy. The Goliards gave their name to the Goliardic strophe, a verse form much used in their satire: four rhyming trochaic lines with a strong pause in the middle of each line, e.g., the first line of the *Confessio Goliae* by the Archpoet: *Aestuans intrinsecus/ ira vehementi*. The existence of a generic name for these poets, and of such collections as the *Carmina Burana*, probably does not indicate that they constituted an organized movement, or that they are to be identified with an actual *Ordo Vagantum*, the object of attempts at suppression by the regular clergy. Romantic criticism tends to exaggerate the merit of Goliardic poetry, but the poems do provide, despite a certain monotony, a welcome corrective to the view of the Middle Ages as a period totally preoccupied with nonsecular concerns.

**Bibliography:** Manitius 3:963-1056. P. LEHMANN, *Die Parodie im Mittelalter* (Munich 1922). O. A. ROZHDESTVENSKAIA, *Les Poésies des Goliards*, ed. and tr. F. LOT (Paris 1931). J. H. HANFORD, "The Progenitors of Goliath," *Speculum* 1 (1926) 38-58. B. I. JARCHO, "Die Vorläufer des Goliath," *Speculum* 3 (1928) 523-579. H. J. WADDELL, *The Wandering Scholars* (6th ed. New York 1932; reprint Garden City, N.Y. 1955). Raby SecLP 2.

[P. PASCAL]

**GOLIATH**, Philistine champion of gigantic size from \*Geth (Gath), probably a mercenary, slain by a slingstone in individual combat with David. His unusual armor (Y. Yadin, 68) and his name (probably related to the Greek Alyattes) suggest that he was a foreign mercenary serving with the Philistines. He was looked upon with awe by the Israelites, who considered him a descendant of the \*Raphaim or legendary giants



Goliath vanquished by David, fresco, 12th century, from the church of Santa Maria de Tahull, Catalonia, Spain.

## D57. DJALUT (Jalut, Goliath)

Djalut est un personnage semi-léendaire, assimilé à Goliath de l'Ancien Testament, qui occupe une place de choix dans l'histoire mythologique des Berbères. Nom environné d'une certaine ambiguïté, car employé tantôt en concurrence avec celui de Maziġ, ancêtre éponymique des Berbères, tantôt comme titre de noblesse ou de royauté. Du reste Camps (1980, p. 27) établit un rapprochement qui mérite d'être souligné, entre les mots Goliath et *agellid* (= « roi », en *tamaziġt*). Or, selon Ma'sudi, la Palestine était jadis peuplée par les Berbères et Djalut était le titre que portaient les rois berbères. (*Les prairies d'or*, III, p. 241). Schlouschz (1908, p. 338), en revanche, glose le terme « Djalut » par « exil » ou « expulsion » en hébreu.

Quoi qu'il en soit, les fictions généalogiques élaborées par les chroniqueurs arabes du Maghrib et de l'Andalousie, entre les IX<sup>e</sup> et XIV<sup>e</sup> siècles, contiennent bon nombre de références à Djalut. La plupart des observateurs contemporains ne semblent guère accréditer ces fantaisies. Nous n'avons retenu que le cas, exemplaire, du seul Djalut, car il pose un autre problème de fond, qui est celui du mythe des origines berbères, que nous n'avons pas l'intention d'aborder ici. Toutefois, devant la nécessité d'intégrer les Berbères dans un mythe fondateur commun, les historiographes maghrébins médiévaux furent obligés de déployer des talents que l'on associe habituellement à l'hagiographie.

En effet, pour des raisons politico-culturelles, il leur fallait attribuer aux Berbères une origine orientale en les incorporant « à l'histoire à leur manière, c'est-à-dire conformément aux règles de leur mémoire collective... » (Shatzmiller, 1983, p. 148). Ces affiliations farfelues passèrent par plusieurs stades. Djalut appartient à une première période, qualifiée d'« orientale » par Shatzmiller (1983, p. 146), où selon Tauxier (1862, pp. 353-363) : « Les Arabes vainqueurs des Berbères, comme le peuple d'Israël l'avait été des Jébuséens, se plurent à reconnaître dans leur vaincus la descendance maudite de Canaan... » De ce fait, Djalut, ou Goliath, personnage biblique et cananéen par excellence, pouvait convenir à leur dessein.

S'appuyant sur des traditions en arabe antérieures au IX<sup>e</sup> siècle (Schlouschz, 1908, p. 320), ce sont des auteurs comme Ibn 'Abd al Hakam, ou Bin Hawqal, qui, les premiers font allusion à Djalut, ancêtre des Berbères, lesquels seraient venus de Palestine au Maghrib. Ibn Qutayba, qui abonde dans le même sens, en outre que Djalut avait pour vrai nom Wennur, fils de Hermel (Shatzmiller, 1983, 147/Tauxier, 1862, pp. 353-363). Mais l'affirmation la plus formelle en ce sens émane du célèbre Ibn Khaldun, cité par Mercier (1871, p. 420), qui dit notamment : « ... le roi chez eux (les Berbères) portait le titre de Goliath (Jalut)... » avant de déclarer sans ambages que son avis fait autorité.

Par la suite, Al Tabari, cité en En-Naṣiri Es-Slaoui (1923, p. 148), fait état du meurtre de Goliath (Jalut) par David, à la suite de quoi les Berbères, quittant la Palestine, se seraient dispersés en direction du Maghrib. Une bien curieuse référence à Djalut figure dans la correspondance, farcie de politesses et d'insultes, adressée à Muḥammad Lḥajj Ed-Dilāi par Mulay Mḥammed en 1646, où ce dernier accuse les marabouts marocains de Dila' de n'être « que des bâtards rejoints d'une prostituée, tandis que votre aïeul Abu Isir était Djalut » (en-Naṣiri Es-Slaoui, 1906, p. 24). Alors qu'on est en plein XVII<sup>e</sup> siècle, on voit que la légende faisant état d'une origine orientale des Berbères est tenace, étant donné l'opprobre qui semble encore s'attacher à cette descendance du malheureux Djalut. Il en est de même pour l'équivoque qui entoure son véritable nom, qui serait Abu Isir, selon ce *ṣūfī* qui abreuve d'injures homériques ses rivaux berbères.

Plus près de notre époque on se rend compte que la légende persiste, accompagnée de quelques fioritures supplémentaires. Laoust (1932, p. 190) cite une tradition ayant cours chez les Ayt Ḥadiddu du Haut Atlas marocain, selon laquelle ils seraient descendus d'un certain Midul, fils de Jalut. Hart (1978, pp. 58-59) cite

Encyclopédie Berbère, XVI,

Aix-en-Provence, 1995, s. 2375-2376.

DN: 57321-2

MADDE YAYIMLANDIKTAN  
SONRA GELEN DOKÜMAN

09 HAZIRAN 1999

ISBN 2-85744-201-7 et 2-85744-828-7

La loi du 11 mars 1957 n'autorisant, aux termes des alinéas 2 et 3 de l'article 41, d'une part, « que les copies ou reproductions strictement réservées à l'usage du copiste et non destinées à une utilisation collective » et, d'autre part, que les analyses et les courtes citations dans un but d'exemple et d'illustration, « toute représentation ou reproduction intégrale, ou partielle, faite sans le consentement de ses auteurs ou des ses ayants-droit ou ayants-cause, est illicite » (alinéa 1<sup>er</sup> de l'article 40). Cette représentation ou reproduction par quelque procédé que ce soit constituerait donc une contrefaçon sanctionnée par les articles 425 et suivants du Code pénal.

© EDISUD, 1995.

Secrétariat : Laboratoire d'Anthropologie et de Préhistoire des pays de la Méditerranée occidentale, Maison de la Méditerranée, 5 bd Pasteur, 13100 Aix-en-Provence.

D57. DJALUT (Jalut, Goliath) 030066 Calut  
M. PEYRON

Djalut est un personnage semi-légendaire, assimilé à Goliath de l'Ancien Testament, qui occupe une place de choix dans l'histoire mythologique des Berbères. Nom environné d'une certaine ambiguïté, car employé tantôt en concurrence avec celui de Maziġ, ancêtre éponymique des Berbères, tantôt comme titre de noblesse ou de royauté. Du reste Camps (1980, p. 27) établit un rapprochement qui mérite d'être souligné, entre les mots Goliath et *agellid* (= « roi », en *tamazigt*). Or, selon Ma'sudji, la Palestine était jadis peuplée par les Berbères et Djalut était le titre que portaient les rois berbères. (*Les prairies d'or*, III, p. 241). Schlouschz (1908, p. 338), en revanche, glose le terme « Djalut » par « exil » ou « expulsion » en hébreu.

Quoi qu'il en soit, les fictions généalogiques élaborées par les chroniqueurs arabes du Maghrib et de l'Andalousie, entre les IX<sup>e</sup> et XIV<sup>e</sup> siècles, contiennent bon nombre de références à Djalut. La plupart des observateurs contemporains ne semblent guère accréditer ces fantaisies. Nous n'avons retenu que le cas, exemplaire, du seul Djalut, car il pose un autre problème de fond, qui est celui du mythe des origines berbères, que nous n'avons pas l'intention d'aborder ici. Toutefois, devant la nécessité d'intégrer les Berbères dans un mythe fondateur commun, les historiographes maghrébins médiévaux furent obligés de déployer des talents que l'on associe habituellement à l'hagiographie.

En effet, pour des raisons politico-culturelles, il leur fallait attribuer aux Berbères une origine orientale en les incorporant « à l'histoire à leur manière, c'est-à-dire conformément aux règles de leur mémoire collective... » (Shatzmiller, 1983, p. 148). Ces affiliations farfelues passèrent par plusieurs stades. Djalut appartient à une première période, qualifiée d'« orientale » par Shatzmiller (1983, p. 146), où selon Tauxier (1862, pp. 353-363) : « Les Arabes vainqueurs des Berbères, comme le peuple d'Israël l'avait été des Jésuséens, se plurent à reconnaître dans leur vaincus la descendance maudite de Canaan... » De ce fait, Djalut, ou Goliath, personnage biblique et cananéen par excellence, pouvait convenir à leur dessein.

S'appuyant sur des traditions en arabe antérieures au IX<sup>e</sup> siècle (Schlouschz, 1908, p. 320), ce sont des auteurs comme Ibn 'Abd al Ḥakam, ou Bin Ḥawqal, qui, les premiers font allusion à Djalut, ancêtre des Berbères, lesquels seraient venus de Palestine au Maghrib. Ibn Qutayba, qui abonde dans le même sens, précise en outre que Djalut avait pour vrai nom Wennur, fils de Hermel (Shatzmiller, 1983, 147/Tauxier, 1862, pp. 353-363). Mais l'affirmation la plus formelle en ce sens émane du célèbre Ibn Khaldun, cité par Mercier (1871, p. 420), qui dit notamment : « ... le roi chez eux (les Berbères) portait le titre de Goliath (Jalut)... » avant de déclarer sans ambages que son avis fait autorité.

Par la suite, Al Tabari, cité en En-Naṣiri Es-Slaoui (1923, p. 148), fait état du meurtre de Goliath (Jalut) par David, à la suite de quoi les Berbères, quittant la Palestine, se seraient dispersés en direction du Maghrib. Une bien curieuse référence à Djalut figure dans la correspondance, farcie de politesses et d'insultes, adressée à Muḥammad Lḥajj Ed-Dilaï par Mulay Mḥammed en 1646, où ce dernier accuse les marabouts marocains de Dila' de n'être « que des bâtards rejets d'une prostituée, tandis que votre aïeul Abu Isir était Djalut » (en-Naṣiri Es-Slaoui, 1906, p. 24). Alors qu'on est en plein XVII<sup>e</sup> siècle, on voit que la légende faisant état d'une origine orientale des Berbères est tenace, étant donné l'opprobre qui semble encore s'attacher à cette descendance du malheureux Djalut. Il en est de même pour l'équivoque qui entoure son véritable nom, qui serait Abu Isir, selon ce *šrif* qui abreuve d'injures homériques ses rivaux berbères.

Plus près de notre époque on se rend compte que la légende persiste, accompagnée de quelques fioritures supplémentaires. Laoust (1932, p. 190) cite une tradition ayant cours chez les Ayt Ḥadiddu du Haut Atlas marocain, selon laquelle ils seraient descendus d'un certain Midul, fils de Jalut. Hart (1978, pp. 58-59) cite

ISBN 2-85744-201-7 et 2-85744-828-7

La loi du 11 mars 1957 n'autorisant, aux termes des alinéas 2 et 3 de l'article 41, d'une part, « que les copies ou reproductions strictement réservées à l'usage du copiste et non destinées à une utilisation collective » et, d'autre part, que les analyses et les courtes citations dans un but d'exemple et d'illustration, « toute représentation ou reproduction intégrale, ou partielle, faite sans le consentement de ses auteurs ou des ses ayants-droit ou ayants-cause, est illicite » (alinéa 1<sup>er</sup> de l'article 40). Cette représentation ou reproduction par quelque procédé que ce soit constituerait donc une contrefaçon sanctionnée par les articles 425 et suivants du Code pénal.

© EDISUD, 1995.

Secrétariat : Laboratoire d'Anthropologie et de Préhistoire des pays de la Méditerranée occidentale, Maison de la Méditerranée, 5 bd Pasteur, 13100 Aix-en-Provence.

08 EYLUL 2013